

آنچه پیش رو دارید مصاحبه حجة الاسلام والمسلمین ذوالنور رئیس ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه می باشد که به مناسبت سالروز آزادی خرمشهر صورت گرفته و تقدیم حضورتان می گردد.

گفتنی های ناگفته^۱



○ ضمن تشکر از اینکه فرصت خود را در اختیار ما قرار دادید، با توجه به سوم خرداد، سالروز آزادسازی خرمشهر از جناب عالی می خواهیم که چند نکته از آن دوران بیان فرمایید.
□ من فکر می کنم اگر قرار باشد در خصوص عملیات

بزرگ و حماسی «بیت المقدس» توضیحاتی داده شود نیاز به یک مقدمه کوتاه دارد. همانطور که استحضار دارید دنیا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی دو قطبی بود: شرق و غرب. و بخشی از دنیا زیر سیطره سوسیالیسم و کمونیسم بود. بخش دیگری از دنیا را هم امپریالیسم و سرمایه داری و لیبرالیسم فرا گرفته بود. نظام های سیاسی حیات مستقلی نداشتند و هر کدام برای بقایشان باید به یکی از این قطب های قدرت، وابسته می شدند. لذا اگر هم کشوری علیه یکی از دو قدرت حرکت می کرد، مورد پشتیبانی قدرت دیگر بود، ولی در جریان پیروزی انقلاب اسلامی، این وابستگی به قدرت های بزرگ فرو ریخت و با توجه به اینکه انقلاب ما بر پایه نظام اسلامی استوار بود، نه تنها هیچ کدام از قدرتهای جهان از انقلاب ما حمایت نکردند، بلکه همه با ما از در ستیز و مخاصمه وارد شدند. لذا انواع اقدامات علیه ما شروع شد که یکی از آنها جنگ تحمیلی بود. جنگ با دو هدف علیه ما آغاز شد: هدف اول سقوط کامل نظام اسلامی و تصرف کامل کشور بود. روزهای اول جنگ، تلویزیون عراق در گیلان غرب با صدام مصاحبه ای کرد و از عملیاتش پرسید. صدام بعد از

چند لحظه صحبت مغرورانه مصاحبه را ناتمام گذاشت و گفت: «بقیه مصاحبه در تهران!» هدف دوم، تجزیه کشور بود که در بحث تجزیه یکی از نقاط مهم مورد نظر دشمن استان خوزستان بود.

از زمان امپراتوری عثمانی که عراق استقلالی نداشت و به عنوان منطقه بین‌النهرین، تحت حکومت عثمانی بود، بین ایران، عراق و امپراتوری عثمانی در خصوص تسلط بر اروندرود اختلاف وجود داشت. لذا خرمشهر و بصره به عنوان دو سرپل در حاکمیت اروندرود نقش مؤثری داشتند. لذا تصرف خرمشهر برای عراق بسیار مهم بود. از این رو پس از تصرف خرمشهر، حدود پنج ردیف مواضع و استحکامات گسترده ایجاد کرده بودند و تا فاصله حدود ۲۵ کیلومتر شعاع اطراف آن به سمت اهواز، آهن آلاتی را که از ساختمان‌های مخروبه به دست آورده بودند و آهن آلاتی را که در گمرکات خرمشهر داشتیم در قطعات دو سه متری بریده و در بیابان‌های اطراف خرمشهر مثل درخت کاشته بودند که ما نتوانیم در بیابان‌های اطراف خرمشهر چتر باز پیاده کنیم! همه تدابیر لازم را برای خرمشهر دیده بودند. نیروی کافی را برای حفاظت در آنجا در نظر گرفته بودند. بالای سنگرهای اجتماعاتشان نوشته بودند «از سنگرهای فرماندهی آمده‌ایم در خرمشهر بمانیم». صدام در چند مصاحبه به دنیا اعلام کرد که اگر ایرانی‌ها توانستند خرمشهر را از من بگیرند من کلید بصره را به آنها خواهم کرد.

اینکه گفتند عربستان پذیرفته که غرامت بدهد یک امر ساختگی و دروغ است و واقعیت خارجی ندارد.

اگر موضوع یک مصاحبه، «مظلومیت‌های نیروی محوری و ارزشی جنگ در دوران فرماندهی کل بنی‌صدر» قرار بگیرد ناگفته‌های فراوانی در این زمینه بیان خواهد شد. به هر حال در دوران فرماندهی بنی‌صدر، با توجه به اعتقادات و مسائلی که وجود داشت ما عملیات چشمگیری نداشتیم. بعد از عزل او، عملیات‌های کوچک، مقدمات عملیات‌های بزرگ شد. مثلاً عملیات فتح بستان را داشتیم، آبادان و جاده اهواز - آبادان در اختیار دشمن بود. با عملیات ثامن الائمه محاصره آبادان شکسته شد، ولی خرمشهر همچنان در محاصره بود. با طراحی و اجرای عملیات‌های کوچک. مقدمه عملیات بزرگی به نام «فتح‌المبین»

فراهم شد که عملیاتی بسیار وسیع، گسترده، برق آسا و پر دستاورد بود. در این عملیات حدود ۵۰۰۰ کیلومتر از خاک سرزمین اسلامی مان آزاد شد. این کار البته از حیث نظامی تصویری را برای دشمن ایجاد کرد که ما تا مدتها عملیات بزرگی را نمی‌توانیم انجام دهیم، ولی بسیار برق آسا و غافلگیرانه عملیات «بیت المقدس» طراحی شد و در دهم اردیبهشت این عملیات آغاز شد. یعنی فاصله بین عملیات فتح‌المبین با عملیات بزرگ بیت المقدس حدود چهل روز بود. عملیات بیت المقدس در حقیقت در سه مرحله انجام شد که مرحله سوم آن منجر به فتح خرمشهر و پیروزی عظیم در خرمشهر بود.

○ به نظر شما که فرماندهی تیپ ۸۳ را هم در آن دوران بر عهده داشتید، رمز پیروزی ایران

بر عراق و حامیانش در چه چیز نهفته بود؟

□ در ارتش‌های دنیا در خصوص آفند و پدافند یک فرم‌هایی وجود دارد. کارشناسان نظامی معتقدند که نیروهای آفندی هجومی و عملیاتی نسبتش باید بسیار بیشتر از نیروی پدافندی باشد. در بعضی از ارتش‌های دنیا حداقل نسبت راسه به یک در نظر می‌گیرند و در بعضی از ارتش‌های دنیا روی نسبت پنج به یک بحث دارند. دلایلش هم این است که یک نیرویی که دارد پدافند می‌کند از قبل زمین را به استخدام گرفته، یعنی زمین منطقه نبرد را انتخاب و در آن موانع و استحکامات ایجاد و طراحی کرده است. معیرها را می‌داند که در کجا شل و سفت کند تا حرکت دشمن را کانالیزه کند، یعنی با نیروی آفندی بازی کند. طبیعتاً اینها نمی‌تواند نسبت‌شان نسبت برابر باشد. در جنگ تحمیلی هیچ کدام از این استانداردها و نُرم‌ها ملاک نبود. اگر می‌خواستیم با این نُرم‌ها بجنگیم، اصلاً نباید می‌جنگیدیم یا عملیات می‌کردیم. چون همه دنیا در مقابل ما ایستاده بودند. جنگ هم زمانی شروع شد که کشور درگیر پیامدهای انقلاب بود. و در حقیقت کشوری آشوب دیده با ارتشی از هم پاشیده شده بود. برخی تبلیغ می‌کردند که ارتش، ارتش شاهنشاهی است و باید منحل شود. منافقین روی این نظر خیلی تأکید داشتند. حضرت امام بود که با آن سیاست و زیرکی روح و حیات را در کالبد ارتش دمید و فرمود: «ارتش، ارتش اسلام است ارتش امام زمان (عج) است.» ارتش را امام زنده کرد. اما باید بپذیریم که [چون ارتش کاملاً بازسازی نشده بود، معدود افرادی ناصالح که هنوز در بدنه ارتش بودند، کوشیدند به کشور خیانت کنند و در مسیر دشمن قدم بردارند]

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تازه ایجاد شده بود و بیشتر هم نقش فرهنگی داشت تا یک یگان منظم نظامی؛ یعنی واقعاً آمادگی جنگ آن هم جنگ تمام عیار را نداشتیم.

در مقابل، عراق به تمام تجهیزات فوق مدرن دنیا مجهز بود لذا پیروزی ما نمی تواند دلیل مادی و فیزیکی داشته باشد. ما باید پیروزی را از جنس معنوی اش و عوامل معنوی جستجو کنیم. عواملی که بسیار هم مهم بود. (یک) مردم با تکیه بر باورهای دینی در جنگ حضور پیدا کردند. یعنی جنگ ما محدود به نظامیان ما نشد چون جنگ ما جنگ دفاعی بود و مردم می دانستند که دشمن فقط برای تصرف گوشه ای از سرزمین آنها نیامده است. همه دنیای کفر و استکبار به جنگ با اعتقادات مردم ایران آمده بود. لذا مردم این را یک جنگ اعتقادی تلقی کردند و با باور و عقیده و انگیزه های دینی وارد میدان شدند. بر این اساس، اگر شما وصیت نامه های شهدا را مرور کنید خواهید دید که آنها علت رفتن به جبهه را پیروزی اسلام و دفاع از اسلام و انقلاب، حفظ نوامیس و دیگر مسائل معنوی مطرح کرده اند؛ گرچه حفظ آب و خاک و ملیت مان هم بعد معنوی دارد، ولی آنچه که پررنگ بود اعتقادات و باورهای دینی بود. لذا این دیگر گروه خاصی را نمی شناخت، یعنی خیلی جاها نیروهای مردمی از نظامی های ما جلوتر بودند و از همه اقشار اعم از دانشجو، فرهنگی، کاسب، کارگر، طلبه و... در جبهه ها حضور پیدا می کردند. خیلی از لشکرهای ما دانشجو بودند شهید باکری و شهید همت دانشجو بودند. اینها دانشگاه را رها کردند؛ تحصیلاتشان را ناتمام گذاشتند و وارد دانشگاه عشق، ایثار و شهادت شدند. این جور بود که کسی با ملاک های مادی وارد جبهه نمی شد.

حضرت امام (ره) در ایجاد این فضا نقش مهمی داشت، چراکه ولایت مداری و تکلیف محوری از عوامل مهم قوت رزمنده های ما در این جنگ بود.

ما مثل دشمن تجهیزات نظامی نداشتیم، و از طرفی پشتوانه جهانی هم نداشتیم، در جنگ اتکای ما به ایمان مردم بود و مردم همه به امام و به مسئولین جنگ اعتماد داشتند و به واسطه همین اعتماد بود که جوانان شان را به جبهه ها می فرستادند.

همان طور که حضرت قاسم شب عاشورا در پاسخ سؤال امام حسین (ع) که فرمود: «کیف الموت عندک» گفت: «أحلی من العسل». شهادت نیز در ذائقه عزیزان ما شیرین بود و این از

عشق و معنویت و ولایت‌مداری سرچشمه می‌گرفت. با این صفات دیگر نیازی به برابری نداشتیم. آن چیزی که در خرمشهر در وجود رزمنده‌ها بود خداوند متعال بود و خدا هرگز مغلوب نمی‌شود. «کلمة الله هی العلیا. الا ان حزب الله هم الغالبون».

رزمنده‌ها چیزی جز خدا نداشتند و اتفاقاً پشتوانه عرض بنده این است که امام فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» قرآن کریم می‌فرماید: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.» یعنی در حقیقت عنایت و لطف الهی بود که رزمنده‌های ما بر دشمنانشان غالب می‌گشتند و طبیعتاً در ایجاد این فضا عرض کردم که ولایت‌مداری نقش مهمی داشت. تأثیر ولی فقیه و ولی امر مهم بود. من حیقم می‌آید به بهانه همین بحث اشاره به خاطره دیگری نکنم. مهران را دشمن دو بار از ما گرفت. یکبار در عملیات والفجر سه که ما مهران را آزاد کردیم. یکبار هم عملیات کربلای یک. در کربلای یک که ما مهران را می‌خواستیم آزاد کنیم نیروی مناسبی نداشتیم و عراق بلندی‌ها و ارتفاعات اطراف مهران را در اختیار داشت و این امر قدرت سرکوب و دید تیر به عراق داده بود. لذا نمی‌شد فقط با نیروی کم به مهران رفت و باید مشکل اطراف مهران را حل می‌کردیم. فرماندهان عزا گرفته بودند که چه کنند تا اینکه یک جمله از امام مخبره شد که فرمودند:

«اینکه حالا ما بگوییم که برابری با دشمن داریم، نداریم. نُرم چی است قواره چیه؟ استاندارد چی است. برآورد چی است. این‌ها را همه را باید زد کنار، باید عاشورایی شد. تکلیفی شد. مگر امام حسین (ع) گفت بیش از سی هزار نیرو و عمر سعد در منطقه دارد، با هفتاد و دو تن نمی‌شود جنگید؟!» این جمله امام بود که پیروزی را در مهران ایجاد کرد. خلاصه عرض بنده اینکه آنچه که در عملیات بیت‌المقدس دیدیم و شاهد بودیم نیروی الهی و قدرت ایمان بود. واقعاً کسی تصور نمی‌کرد در عملیات بیت‌المقدس نزدیک بیست هزار نفر اسیر شوند. اینها تا دندان مسلح بودند. واقعاً اینکه خدای متعال سکینه را در این عملیات بر مؤمنین نازل کرد و شکست، هزیمت و هراس را در اردوی دشمن قرار داد، بچه‌های قرارگاه باور نمی‌کردند. سربازان قرارگاه وقتی از طریق بی‌سیم گزارش می‌شنیدند که مثلاً این دشت پر از اسیر است، باور نمی‌کردند تا اینکه هلیکوپتر فرستادند. واقعاً باید امداد الهی را بپذیریم. اما خداوند متعال زمینه را در رزمندگان ما دید که امداد کرد؛ یعنی اگر این طرف شایسته امداد نبود، عنایت الهی شامل حالش نمی‌شد.

تنها کسی که اتفاقاً گفت «صلح» حضرت امام (ره) بود. این عبارت تقریباً مضمون عبارت امام است فرمود: چرا نمی‌گویید صلح چرا می‌گویید «آتش بس». بگویید صلح و اولین قدم صلح، تعیین و تنبیه متجاوز است.

○ همانطور که بیان کردید، دشمن با همه پشتوانه‌هایش در جنگ با ایران در واقعه خرمشهر به زانو درآمد حال دغدغه و نقدهایی که به وجود آمده حاکی از آن است که چرا در آن زمان که صدام برای پذیرش قطعنامه اعلام آمادگی کرد ایران قبول نکرد و به جنگ ادامه داد؟ آیا پذیرش قطعنامه از سوی صدام صحت دارد؟ اگر پاسخ مثبت است چرا ایران به جنگ ادامه داد؟

□ اتفاقاً سؤالی بسیار به روز و یکی از شبهاتی است که در محافل مختلف مطرح می‌باشد. عده‌ای هم به این امر دامن می‌زنند که من بعداً به ریشه این شبهه اشاره خواهم کرد. اما ما خیلی نسبت به جنگ تحمیلی مطلب داریم. چرا سؤال‌های دیگر طرح نمی‌شود؟ خدمت شما عرض شود که تا اول سال ۶۱ حدود ۱۸ ماه یک رکودی در جبهه ایجاد شد که تنها در آن ماه‌های آخرش یک عملیات‌هایی مثل ثامن‌الائمه و بستان و... داشتیم. دشمن حیرت‌زده شد که ما دچار چه تغییر و تحولی شدیم که ظرف یک مدت کوتاه بعد از عملیات‌های کوچک دو عملیات به این وسعت مثل فتح‌المبین و بیت‌المقدس را انجام دادیم! عراق گیج شده بود و احساس می‌کرد قدرت عمل دست ماست طبیعتاً برای اینکه خودش را پیدا کند، برای اینکه بداند ما چه کار داریم می‌کنیم برنامه بعدمان چیست تا بتواند مقابله کند و از این وضع حیرت و سرگردانی و شگفت‌زدگی بیرون بیاید، نیاز به زمان و فرصت داشت. عراق به اعتراف اسرای عراقی بصره را از دست رفته می‌دانست؛ یعنی تلقی‌اش این بود که ما یک توانی پیدا کرده‌ایم که می‌توانیم بصره را تصرف کنیم. اعتراف اسرای بعثی این بود که بعثی‌ها بین بصره و بغداد مواضع متعدد ایجاد کرده بودند که بغداد را حفظ کنند چون بصره را از دست رفته می‌دانستند.

اما هیچ کسی به ما پیشنهاد صلح و قطعنامه نداده. اصلاً قطعنامه بعداً تهیه شد. مشخصاً آتش بس مطرح شد. آتش بس الزاماً صلح نیست و متفاوت است. آتش بس یعنی تثبیت هر کسی در هر جایی که هست. توقف در همان جا. آتش بس به کسی نمی‌گوید برو عقب. آتش بس یعنی هر کسی هر موضعی دارد همانجا بماند. اینکه گفتند عربستان پذیرفته که غرامت بدهد یک

امر ساختگی و دروغ است و واقعیت خارجی ندارد. دشمن حدود ۱۵ هزار کیلومتر از خاک ما را تصرف کرده بود. ما دو عملیات بزرگ داشتیم. عملیات فتح‌المبین حدود ۵ هزار کیلومتر، عملیات بیت‌المقدس حدود ۶ هزار کیلومتر، یک هزار کیلومتر هم در عملیات‌های کوچک به دست آمده بود. حدود ۳ هزار کیلومتر خاک ما هنوز دست دشمن بود. اگر ما آتش بس را می‌پذیرفتیم دشمن تثبیت می‌شد. ممکن است بگویند که قدم بعدی برای صلح برداشته می‌شد. ما می‌گوییم کجای دنیا یک چنین چیزی اتفاق افتاده با وجودی که دنیا طرف دشمن بود. ممکن است این سؤال مطرح شود که شما آتش بس را می‌پذیرفتید اگر صلح اتفاق نمی‌افتاد دوباره می‌توانستید حمله کنید. چه مشکلی پیش می‌آمد؟ پاسخ این سؤال این است که از آنجایی که ما مثل دشمن تجهیزات نظامی نداشتیم، و از طرفی پشتوانه جهانی هم نداشتیم، در جنگ اتکای ما به ایمان مردم بود و مردم همه به امام و به مسئولین جنگ اعتماد داشتند و به واسطه همین اعتماد بود که جوانان‌شان را به جبهه‌ها می‌فرستادند. این اعتماد و اعتقاد متقابل بود. اگر ما آتش بس را می‌پذیرفتیم ابتکار عمل از دست ما خارج می‌شد. پس با قبول آتش بس، اولاً ابتکار عمل دست دشمن می‌افتاد. ثانیاً دشمن از این فرصت برای تجدید قوا استفاده می‌کرد. اگر دشمن حملات گسترده تری را انجام می‌داد با توجه به تقویت خودش و تجاربی که کسب کرده دیگر چگونه به مردم می‌گفتیم به جبهه‌ها بیایند؟ آن وقت می‌گفتند شما اصلاً صلاحیت و کفایت سیاسی ندارید؛ یعنی ما اعتماد مردم را از دست می‌دادیم.

فقط در اینجا من یک نکته عرض می‌کنم. هیچ کس در آن زمان حرف از صلح به میان نیاورد. تنها کسی که اتفاقاً گفت «صلح» حضرت امام (ره) بود. این عبارت تقریباً مضمون عبارت امام است فرمود: «چرا نمی‌گویید صلح؟ چرا می‌گویید آتش بس؟ بگوئید صلح و اولین قدم صلح، تعیین و تنبیه متجاوز است.» کیاست و زیرکی حضرت امام مملکت را نجات داد؛ یعنی اگر ما یک اشتباه مثل (آتش بس) مرتکب می‌شدیم، عواقبش برای ما بسیار بد بود.

ریشه این شبهات تقریباً به ملی - مذهبی‌ها بر می‌گردد. البته من اثبات می‌کنم که آنها نه ملیت دارند نه مذهب. مادر اطراف پل نو خرمشهر گور دسته جمعی کشف کردیم. هفتاد دختر عرب زبان خرمشهر مورد آزار و اذیت جسمی و روحی قرار گرفته و دست جمعی و زنده زنده

با بلدزر زیر خاک مدفون شده بودند. دشمنی که با شعار عربیت آمد و اینگونه به ناموس عرب ما تجاوز کرد! آن زمان این ملی-مذهبی‌ها به نفع دشمن اطلاعیه می‌دادند!

آنها از عملیات بیت‌المقدس به بعد که هجوم شهدای ما بعد از این هست گفتند: اصلاً جنگ دفاع مقدس نبوده. این جنگ، جنگ لجاجت بود. آنها گفتند به هر جهت این لجاجت، نعوذ بالله، امام است. متهم ردیف اول امام است. چرا می‌گویید شهید اینها شهید نیستند. نعوذ بالله تلفات هستند. و این حيله‌ای بود که با آن می‌خواستند ابزار تقدس و احترام را بگیرند. ابزاری که ما با آن در مقابل هجوم‌ها می‌ایستیم. این دفاع، این مقطع نورانی از انقلاب افتخاری است که ما در قرون گذشته نداشتیم. زیرا هر جنگی شد قسمتی از یک کشور به دست دشمن افتاد تنها جنگی که در تاریخ این مملکت اتفاق افتاد و نگذاشتند جایی در اختیار دشمن بماند همین دفاع مقدس بود.

○ همانطور که فرمودید بیشترین تکیه‌گاه جنگ و نیروی ما ارزش‌های دینی ما در دوران دفاع مقدس بود. حال به نظر شما با توجه به وقوع حوادث اخیر در منطقه و اشغال عراق و افغانستان توسط آمریکا و تهدیدها و تبلیغاتی که علیه ایران به راه انداخته، آیا در صورت لزوم امروز، مردم مثل آن دوران حضور خواهند داشت؟ آیا ما توانسته‌ایم فرهنگ بسیجی و آن حال و هوای آن دوران را به نسل جدید انتقال بدهیم؟

□ بسیار مطلب مناسبی فرمودید. قبل از انقلاب اسلامی شما وضع بی‌حجابی، قیافه‌ها، مدل موها، لباس‌ها، کاپاره‌ها، مراکز فساد و فحشا را دیدید. اما از بین آن، انقلاب اسلامی به وجود آمد و آن حماسه خلق شد.

از آن فضا انقلاب اسلامی به وجود آمد و جنگ اداره شد. الان که ما مایه‌های خیلی بیشتری داریم. همان جوانی که ما سر و وضع‌اش را در خیابان می‌بینیم، وقتی به اردوی راهیان نور می‌رود کفش‌هایش را در می‌آورد، صورتش را روی خاک می‌مالد و در گوشه‌ای گریه می‌کند.

○ ضمن تشکر از شما اگر خاطره‌ای از آن دوران دارید و تاکنون بازگو نکرده‌اید یا کمتر گفته شده بفرمایید.

□ عرض شود که عملیات والفجر مقدماتی در جنوب فکه بود و عملیات والفجر در شمال آن. جنوب فکه در مواضع دشمن که ما تصرف کردیم یک جایی بود که بهش می‌گفتند تپه دوقلو. ما

در آنجا چند روزی محاصره شدیم. شرایط در آنجا خیلی دشوار بود. آب را با در قمقمه تقسیم می‌کردیم که همه بتوانند لبی تر کنند.

برادر عزیزی داشتیم به نام شهید مهدی زاده. ایشان با گلوله‌های تیربار دشمن سینه‌اش شکافت در آن لحظات ما دیدیم که جیب‌اش را می‌گردد. چون متأهل بود و بچه داشت، احساس کردیم مثلاً شاید می‌خواهد عکس بچه یا خانمش را در آن لحظات آخر ببیند. آن زمان تربت امام حسین (ع) مثل کیمیا بود و دست کمتر کسی بود. یک وقت دیدیم جانماز را از جیبش درآورد یک مهر قدیمی تربت امام حسین (ع) توی جای نمازش بود. مهر را بوسید گذاشت روی پیشانی‌اش. دست لرزان را آورد روی سینه‌اش و توانست فقط یک جمله بگوید: «السلام علیک یا ابا عبدالله» آخرین سجده‌اش را روی تربت کربلا انجام داد و به شهادت رسید. این عشق بود؛ یعنی در وجود این مرد شما چیزی غیر از حسین، غیر از خدا نمی‌توانستید پیدا کنید.

باز یک خاطره دیگر که حیفم می‌آید به آن اشاره نکنم. در عملیات والفجر ۴ من روی دامنه قلعه ۱۹۰۴ بالای سر یک برادر بسیجی نوجوان رسیدم. اسمش خوش نظر بود. ایشان رفته بود روی مین و المری و بدنش آبکش شده بود. از همه بدن خون می‌رفت. احساس کردم، لحظات آخر عمر دنیایی ایشان است. سرش را گذاشتم روی پاهایم و شروع کردم به نوازش و گفتم برادر خوش نظر پیامی برای خانواده‌ات نداری؟ شاید من زنده بمونم. این را که گفتم دیدم با حسرت توی صورت من نگاهی کرد و قطرات اشک از گوشه چشمش می‌چکید. بریده بریده می‌خواست یک جمله بگوید ولی سختش بود تا اینکه جمله‌اش را تکمیل کرد گفت: همه ناراحتی من از این است که آرزو داشتم از نزدیک چهره امام را زیارت کنم و نصیبم نشد این را گفتم و رفت.

○ با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.

پی‌نوشتها:

۱. برگرفته از نشریه معارف، خرداد ۱۳۸۶.